

ای عاشق گزیده به کجا نگاه می کنی و چه می خواهی؟

ای عاشق جریده بر عاشقان گزیده  
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن  
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

آفریدگار، انسان را به عنوان اشرف مخلوقات برگزید! زیرا او تنها باشنده ایست که می تواند فضاگشایی کند و با صنع خدا کار کند تا هوشیاریش به هوشیاری حضور تبدیل شود. انسان عاشق، برای رسیدن به معشوق به تنهایی می تواند با صبر و شکر و پرهیز، مرکزش را پاک کند و به خدا زنده شود و نگوید: همسر هم بیاید به برنامه گنج حضور گوش کند تا من بتوانم مرکز را پاک کنم یا چرا فرزندانم با من همکاری نمی کنند؟ ای عاشق برگزیده، از هر چیزی که ذهن مهم نشان می دهد و آفریده شده بگذر تا فضای درون باز شود و هر لحظه آفریننده فکری جدید باشیم.

نگرم کس را و گر هم بنگرم  
او بهانه باشد و تو منظر  
عاشق صنع توام در شکر و صبر  
عاشق مصنوع کی باشم چو گبر  
عاشق صنع خدا با فر بود  
عاشق مصنوع او کافر بود  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹ الی ۱۳۶۱

من کجا را می نگرم؟ پولم، فرزندم، خانه و خانواده ام، دوستانم یا به مقام و تایید و توجه مردم می نگرم؟ وقتی می دانم آنها مدام تغییر می کنند و با تغییر آنها حال من دگرگون می شود. بعد از این به هر چیزی نگاه کنم، بهانه ایست تا تو را ببینم و به منظور یکتایی و عشق زنده شوم، تا کی از اصلم بگریزم و در جدایی باشم؟ من عاشق آفریدگاری هستم و نعمت هایی را که به من بخشیدی شکر می کنم تا با صبر و فضاگشایی بتوانم فر و شکوه ایزدی را جلوه دهم، نمی خواهم از ترس جهنم و بهشتی که ذهنم نشان می دهد به یک عاشق مصنوعی تبدیل شوم و با ترس، دروغ، حرص و شهوت روزن این لحظه را بپوشانم.

رو چنین عشقی بجو گر زنده ای  
ور نه وقت مختلف را بنده ای  
منگر اندر نقش زشت و خوب خویش  
بنگر اندر عشق و در مطلوب خویش  
منگر آنکه تو حقیری یا ضعیف  
بنگر اندر همت خود ای شریف  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۶ الی ۱۴۳۸

پس برو با فضاگشایی عشق حقیقی را جستجو کن و به نقشهایی که ذهنت، زشت و زیبا می کند، توجه نکن و گرنه فرصت زنده شدن به زندگی را در وقتها و همانندگیهای مختلف از دست می دهی و انرژی را که می توانی با آن وضعیتهای نیک بیافرینی تلف می کنی. نگاه نکن که ضعیفی یا بی سواد و یا دیگران به چشم حقیر من ذهنیشان به تو می نگرند، تو به طلبت نگاه کن که چه اندازه همت داری و فضا باز می کنی و با خواست ایزدی یکی می شوی؟ تو اشرف مخلوقات هستی و بر تمام عاشقان گزیده هستی.

عاشقان از درد زان نالیده اند  
که نظر ناجایگاه مالیده اند  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹

ما عاشق برگزیده ایم که تنهای تنها باید در راه زنده شدن به زندگی حرکت کنیم و نظلمان هر لحظه به سوی او باشد. از خودمان بپرسیم چرا  
انقدر درد می کشیم؟ نکند نظلمان بر غیر خداست؟ نکند نظلمان بر ناجایگاه مالیده شده و وسوسه همانندگیها را داریم؟

پس همواره روی معشوقه نگر  
این به دست توست، بشنو ای پدر  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس یادمان نرود این به دست ماست که رسن خدا را بگیریم و نگاهمان همواره به سوی او باشد و اگر وضعیت و اتفاقی پیش می آید که درد آور  
است با تکرار ابیات مولانا خودمان را در جایگاه عدم و نظر او بیان داریم و تکرار کنیم:

هست مهمان خانه این تن ای جوان

هر صبا حی ضیف نو آید دوان  
هین مگو که این مآند اندر گردنم  
که هم اکنون باز پرد در عیدم  
هر چه آید از جهان غیب وش  
در دلت، ضیف است او را دار خوش  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴ الی ۳۶۴۶  
ضیف به معنی مهمان است

تن ما مهمانخانه است و وضعیت و فکرهایی که هر لحظه تغییر می کنند، مهمان ما هستند و ما باید با فضاگشایی مسئولیت آنها را بپذیریم و گرنه پیغام اتفاق را نمی گیریم و بار سنگین همانیدگی ها به گردنمان می ماند و پیغام آن اتفاق به عدم می پرد و می رود و زندگی آنقدر آن را تکرار می کند تا ما آن را شناسایی کنیم و آزاد شویم.

با سپاس فراوان، دیبا از کرج